

امر به معروف و نهی از منکر از نگاه اعتزال

علی آقاجانی

اشاره

مقاله حاضر عهده‌دار تبیین مبانی کلامی امر به معروف و نهی از منکر؛ پنجمین اصل از اصول پنجگانه مکتب عقل‌گرای معتزله است. در این جهت با بررسی زوایای گوناگون بحث، آرا و دلایل اندیشوران مختلف معتزلی در مباحثی همچون چرایی اصل قرارگرفتن آن، وجوب عقلی / شرعی، دلایل نقلی و وجوب کفایی / عینی مورد کاوش قرار می‌گیرد. اهمیت و هدف وجوب امر به معروف و نهی از منکر تفاوت‌های معروف و منکر، گونه‌شناسی منکرات و انقسامات چهارگانه آن، شروط پنجگانه وجوب و مراتب مختلف آن از دیگر مباحثی است که پژوهیده می‌شود. هم‌چنین به اختصار جریان‌های سه‌گانه معتزلی در رابطه با رفتار آنان نسبت به این اصل بیان می‌گردد. در پایان نیز به بررسی ماهیت این اصل نزد معتزله بر پایه معیارهایی همچون منبع تغذیه‌کننده، جریان، دامنه، شبکه و ساختار فرآیند پرداخته می‌شود. بر این اساس امر به معروف و نهی از منکر عملی‌ترین و سیاسی‌ترین اصل کلامی معتزله است که در بردارنده اکثریت قریب به اتفاق موضوعات سیاسی در این مکتب کلامی است. این اصل در نزد معتزله واجد ظرفیت‌های گوناگونی است و با مفاهیمی چون نظارت اجتماعی، نظام امامت، عدالت و عزل و خروج بر امام پیوند داد. دیدگاه معتزله را می‌توان به نوعی جمع میان دو الگوی حفظ نظام و استقرار امنیت و تعالی نظام و استقرار عدالت به شمار آورد.

مقدمه

برخی از صاحب‌نظران، معتزله را بنیانگذار علم کلام اسلامی خوانده‌اند.^۱ آنان دیرزمانی در مجادلات و مباحثات اعتقادی - سیاسی نقشی مؤثر داشته‌اند، بدین سبب بازشناسی عناصر کلامی و عقیدتی آنان که امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین آنهاست می‌تواند راهگشا باشد. در این پژوهش به بررسی توصیفی امر به معروف و نهی از منکر در کلام معتزله همّت گمارده‌ایم. در خصوص جایگاه و اهمیت این اصل در تفکر اعتزالی به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱. معتزله امر به معروف و نهی از منکر را در میان اصول اساسی پنج‌گانه خویش در کنار توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین^۲ نهاده‌اند. می‌دانیم اصول اساسی ای را که هر جمع و گروهی اعلام می‌دارد، تمایزبخش رویکرد آن جمع و گروه است. شناخت این اصول، کلید فهم مفاهیم دستگاه‌های مختلف فکری به شمار می‌آید. از این رو، پردازش مناسب امر به معروف و نهی از منکر و تحلیل آن در مقام پنجمین اصل دستگاه فکری اعتزال بر اهمیت تلقی می‌شود تا وجوه اشتراک و اختلاف آن با دیگران روشن گردد.

۲. معتزله سومین گروه مهم پس از شیعه و خوارج است که از متن جامعهٔ مسلمین پدید آمده، آموزه‌های نوینی را طرح کرده و تأثیرات شگرفی بر جای گذاشته است. از این جهت اصول اساسی معتزله، نمودی از تاریخ اندیشه و امتیازهای آن از دیگر دستگاه‌های فکری است که به این مکتب اندیشگی هویت می‌بخشد. امر به معروف و نهی از منکر، جزو این اصول فکری و یکی از مهم‌ترین آنها محسوب می‌شود.

۳. امر به معروف و نهی از منکر، یکی از نقاط ثقل مهمی است که به صورتی دو جانبه، هم‌بستگی و گسستگی، و هم‌گرایی و واگرایی میان مکاتب فکری و کلامی مختلف جهان اسلام را به نمایش می‌گذارد. این اصل با وجود آن‌که در بسیاری از جوانب آن اشتراک نظر وجود دارد، در اختلاف پیش آمده که مبتنی بر پیش فرض‌های اساسی دیگر است، به سرعت دستگاه‌های فکری را از هم دور می‌سازد و در دو قطب

۱. احمد محمود صحی، فی علم الکلام، ص ۱۹. البته برخی نیز این مسئله را نپذیرفته‌اند. رک: حسن محمود

الشافعی، المدخل الی دراسة علم الکلام، ص ۵۶-۵۹.

۲. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۲۳؛ ابوالحسن خیاط، الانتصار، ص ۱۸۸-۱۸۹.

مخالف می‌نهد. آنگاه در عمل نیز اختلافات مهمی را رقم می‌زند.

۴. تاریخ مکتب‌های فکری و تاریخ سیاست تأثیر بسیاری بر یکدیگر داشته‌اند. معتزله نیز از این موضوع مستثنا نیست و بلکه برخی آن را بیشتر برآمده از امور سیاسی دانسته‌اند تا مسائل عقیدتی و فکری.^۱ در این میان با وجود آن‌که هیچ کدام از اصول اعتزال بی‌تأثیر بر سیاست نیستند اما امر به معروف و نهی از منکر جدی‌ترین اصلی است که در متن سیاست واقع است. از سوی دیگر اگر دیگر اصول، بیشتر در مقام اندیشه قابل بررسی‌اند، امر به معروف و نهی از منکر در مقام عمل^۲ قابل شناسایی است.
۵. با وجود اهمیت فراوان امر به معروف و نهی از منکر، عالمان و نظریه‌پردازان معتزلی به این اصل کمتر پرداخته‌اند. دلایل این مسئله هرچه باشد - بیم از قدرت‌های سیاسی هنگام اِدبار و یا عمل زدگی سیاسی هنگام استیلا و یا هر دلیلی دیگر - در عمل تنگنای جدی و مجال اندکی برای پژوهشگران فراهم کرده است و اطلاعات چندانی از نحوه نگرش اندیشوران معتزلی به آنان نمی‌دهد. این امر چنانچه در کنار موضوع کمبود منابع اصلی و فقدان برخی مصادر معتزله مورد توجه قرار گیرد مشکل بیشتر آشکار می‌شود. بدین خاطر، پرداختن به این موضوع اهمیتی مضاعف می‌یابد.
۶. در دهه‌های اخیر، موج دوباره و فزاینده‌ای برای شناخت معتزله به چشم می‌خورد. در میان برخی متفکران اهل سنت گرایش عمده‌ای برای بازآموزی معارف آنان و کاربست اندیشه‌شان به وجود آمده است. این اقبال که گاهی از آن به اعتزال جدید تعبیر می‌شود در اندیشوران ایرانی نیز بی‌تأثیر نبوده است. امر به معروف و نهی از منکر نیز یکی از موضوعاتی است که در این تلاش به طور نسبی بازکاوی شده است.
۷. این موضوع با مفاهیم اساسی‌ای چون «اندیشه سیاسی»، «آزادی سیاسی»، «فلسفه سیاسی»، «عقل‌گرایی»، «عدالت»، «نظام امامت»، «عزل امام و خروج بر وی» پیوند و ارتباط دارد و این ویژگی اهمیت آن را دوچندان می‌کند.

جایگاه و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر نزد معتزله

اصول پنجگانه معتزله که همه آنان در اساس بر آنها اجماع و اتفاق نظر دارند^۳ اگرچه از

۱. عبدالرحمن سالم، تاریخ سیاسی للمعتزله، ص ۷؛ البته برخی بر خلاف آن معتقدند حرکت معتزله، حرکتی فکری بوده است که آثار سیاسی نیز تولید کرده است. رک: المدخل الی دراسة علم الکلام، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۲. عبدالستار عزالدین الراوی، فلسفة العقل، ص ۱۱۰. ۳. الانتصار، ص ۱۸۸.

همان آغاز بروز اعتزال مورد توجه بوده اما این ترتیب و تدوین در زمان واصل بن عطا (م ۱۳۱ق) و عمرو بن عبید (م ۱۴۴ق) وجود نداشته است.^۱ نخستین کسی که به تدوین و ترتیب آن پرداخت ابوهدیل علاف (م ۲۳۵ق) است.

نسفی در این باره می نویسد: «ابوهدیل علاف کتابی درباره معتزله نوشت و به تبیین مذهب و جمع آوری علوم آنان پرداخت. وی این کتاب را الاصول الخمسة نام نهاد. از آن پس معتزلیان هرگاه کسی را می دیدند از او می پرسیدند که آیا اصول خمسه را خوانده‌ای؟ اگر پاسخ مثبت بود در می یافتند که او بر مذهب ایشان است.»^۲ ملطی نیز به تدوین اصول توسط ابوهدیل علاف اشاره می کند.^۳

پس از نوشته ابوهدیل علاف، نگاشتن کتاب‌هایی درباره اصول معتزله و شرح کتاب الاصول الخمسة علاف، گسترش یافت. ولی همه آنان به جز شرح الاصول الخمسة تألیف قاضی عبدالجبار (م ۴۱۵ق)^۴ از میان رفتند. بر این اساس، پس از ابوهدیل، معتزله ترتیب او را مبنا قرار دادند. ابوحسین خیاط (م ۲۹۰ق) در الاتصاف می نویسد: «شایسته نیست نام کسی در زمره اعتزال وارد شود، مگر این که قائل به تمامی اصول پنجگانه توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر باشد».^۵ به نظر می رسد که چنین ترتیب متأخر این اصول بر اساس انفکاک منطقی آنها از یکدیگر است، به گونه‌ای که عدل از توحید و سه اصل بعدی از عدل ناشی می شوند و میان آنها ارتباط وجود دارد. علت دیگر اصل نامیدن موارد پنجگانه، آن است که معتزله، ایمان را بدون اعتقاد به این موارد، کامل نمی شمردند. نیز همچنان که خیاط می گوید اخلاق در اعتقاد به هر یک از این موارد، موجب ترک اردوگاه اعتزال می شود. ابوالقاسم بلخی^۶ و مسعودی^۷ نیز اجماع معتزله بر اصول پنجگانه را یادآور شده‌اند.

اما در پاسخ به این پرسش که چرا امر به معروف و نهی از منکر در زمره اصول پنجگانه

۱. سعید مراد، مدرسة الصوة الاعتزالية، ص ۲۴۸؛ سامی النشار، نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۶؛

شایست و ناشایست در اندیشه اسلام، ص ۱۱۸.

۲. محمدابراهیم قیومی، المعتزلة: تكوين العقل العربي، اعلام و افکار، ص ۳۰۷.

۳. ملطی، التنبيه و الرد، ص ۴۳.

۴. یا چنانچه مایکل کوک می گوید احمد بن حسین مشهور به مانکدیم (م ۴۲۵ق) که علوی زیدی با گرایش

اعتزال بوده است. ص ۱۸۸.

۶. قاضی عبدالجبار، فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، باب ذکر المعتزلة، ص ۶۳-۶۴.

۷. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۴.

قرار داده شده است، باید گفت که معتزله، از یک منظر، مذهبی و اکنشی است. یعنی مذهب و مکتبی فکری است که با ابزار عقل در صدد پاسخ‌گویی به مسائل و پرسش‌های مطرح زمانه است. از این‌رو در دورهٔ زمانی مشخصی، مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوعات مورد بحث را که معتزله در آنها، دارای آرا و اندیشه‌های متفاوت با جریان‌های مطرح بوده است به عنوان اصول اساسی خود برگزیده است. به عنوان نمونه، شرح الاصول الخمسة توحید را در برابر ملاحده، معطله، دهریه و مشبّهه؛ عدل را در برابر جبرگرایان؛ وعد و وعید را در برابر مرجئه؛ منزله بین المنزلتین را در مقابل خوارج، و امر به معروف و نهی از منکر را در مقابل امامیه عنوان می‌نماید.^۱ بنابراین امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه معتزله برای متمایز ساختن آنها از امامیه در اصول آنها گنجانده شده است.

معتزله امر به معروف و نهی از منکر را از اصول مهم خویش و در شمار واجبات دانسته‌اند.^۲ اهمیت آن را نیز به جهت اجماع امت اسلامی بر وجوب آن دانسته‌اند. قاضی عبدالجبار می‌نویسد: «هیچ اختلافی در میان امت دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد، مگر آنچه از گروهی اندک از گمراهان امامیه حکایت شده است که بدان اعتنایی نیست».^۳ البته صاحب بن عباد (م ۳۸۵ق) این گروه را حشویه دانسته است^۴ که وجوب این اصل را انکار کرده‌اند. گفته شده ابوبکر اصم (م ۲۰۰ق) کتابی در رد هواداران کاربرد شمشیر نگاشته است.^۵ البته وی منکر مرحلهٔ خروج با شمشیر و نه اصل وجوب بوده است. قاضی عبدالجبار، علت و هدف امر به معروف را جاری ساختن معروف و هدف از نهی از منکر را ازالهٔ منکر بیان کرده است.^۶

خاستگاه وجوب امر به معروف و نهی از منکر

بزرگان معتزلی در این موضوع که دلیل و طریق وجوب امر به معروف و نهی از منکر چیست، اختلاف دارند. برخی وجوب آن را تنها ناشی از شرع دانسته و برخی دیگر به

۱. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۲۴. البته این اختلاف در آن زمان بیشتر ناظر بر قیام بالسیف بوده است.

۲. قاضی عبدالجبار، المحیط بالتکلیف، ص ۱۹. ۳. همان، ص ۴۷۱.

۴. صاحب بن عباد، الابانة عن مذهب اهل العدل، ص ۲۷.

۵. مایکل کوک، امر به معروف و نهی از منکر در اندیشهٔ اسلامی، برگردان احمد نمایی، ص ۳۲۵.

۶. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۴ و ۷۴۱.

جز شرع، عقل را هم در اثبات وجوب دخیل شمرده‌اند. ابوهاشم جبائی (م ۳۲۱ق) و قاضی عبدالجبار برآنند که طریق وجوب به جز در یک مورد فقط شرع است.^۱ اما ابوعلی جبائی (م ۳۰۳ق)، ابوالحسین خیاط (م ۲۹۰ق) و ابن ابی‌الحدید (۵۸۶-۶۵۶ق) به وجوب عقلی آن نیز اشاره کرده‌اند.^۲ چنانچه رمانی (م ۳۸۴ق) نیز از عقلی بودن طریق وجوب سخن گفته است.^۳ در شرح الاصول الخمسة نظر و دلایل هر دو گروه و نیز دیدگاه شارح به تفصیل بیان شده است.

شرح الاصول الخمسة در بیان دیدگاه ابوهاشم جبائی مبنی بر شرعی بودن طریق وجوب در همه موارد جز یک مورد می‌نویسد: «وجوب امر به معروف و نهی از منکر جز با شرع شناخته نمی‌شود و تنها در یک موضع به لحاظ عقلی واجب است. و آن در جایی است که کسی مشاهده کند فردی به دیگری ستم می‌کند و بدین سبب غم و اندوه او را فراگیرد. در اینجا بر او واجب است به خاطر از میان بردن ضرری که از آن اندوه به او رسیده است، نهی و آن را دفع کند، اما در غیر این مورد، وجوب فقط از شرع ناشی می‌شود.»^۴ مؤلف کتاب دلیل این نظریه را بازگو و به صحت آن حکم می‌نماید: «امر به معروف و نهی از منکر از مسایلی است که از جهت عقل راهی به وجوب آن نیست. مگر در همان مورد که گفتیم. زیرا وجوب آن یا برای جلب منفعت است و یا برای دفع ضرر؛ جایز نیست به منظور جلب منفعت باشد، زیرا طلب نفع واجب نیست. بنابراین راهی جز آن نیست که بگوییم وجوب آن تنها به خاطر دفع ضرر است.»^۵

در شرح الاصول الخمسة، دلائل قول به عقلی بودن امر و نهی را ذکر نموده و رد کرده است:

۱. نخستین دلیل این است که اگر علت وجوب، عدم وقوع منکر و پایمال نشدن معروف باشد، پس این وجوب، عقلی است.

مؤلف پاسخ می‌دهد که: «چنانچه وجوب آن عقلی باشد، پس بر خداوند واجب است که ما را از منکر منع نماید و به معروف وادارد، در حالی که بطلان این مسئله روشن است.»^۶

۱. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۲ و ۱۴۳، زمخشری، تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۵۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۰۸، ۳۰۷.

۳. امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی، ص ۳۳۰.

۴. شرح اصول الخمسة، ص ۱۴۲ و ۱۴۳، همان، ص ۷۴۲.

۵. همان، ص ۷۴۲-۷۴۳.

۲. دلیل بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر، قاعدهٔ لطف، و اشتغال آن بر مصلحت است.

پاسخ مؤلف آن است که لطف و مصلحت در امر به معروف و نهی از منکر جز به واسطهٔ شرع شناخته نمی‌شود، چرا که در توانایی عقل نیست که به واسطهٔ امر به معروف و نهی از منکر ما را به انجام واجب و ترک قبیح فرا خواند.^۱

۳. دلیل سوم آن است که چون شناخت عقلی خداوند توسط انسان، لطف است، شناخت عقلی وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیز لطف است.

نویسنده این اشکال را بدین‌گونه رد می‌نماید که این، دو مسئله با هم تفاوت دارند. و هیچ جامعی ندارند. شناخت عقلی خداوند لطفی است الاهی که در عقول ما تعبیه شده است، اما این مسئله در موضوع مورد بحث ثابت نیست.^۲

۴. مؤلف شرح الاصول الخمسه، دلیل ابوعلی جبائی را نیز در مورد عقلی بودن وجوب امر به معروف و نهی از منکر بیان کرده، سپس به نقد آن می‌پردازد:

«اگر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر حکم‌کننده عقل نیست، پس مکلف می‌توانسته به انجام فعل قبیح ترغیب شود و حکم او چون حکم کسی باشد که قبیح برای او مباح شده است و این صحیح نیست، زیرا به موجب آن، واجب از وجوب، و قبیح از قبح بیفتد، مگر اینکه بگوییم راه تشخیص وجوب واجب و قبح قبیح، عقل است و گرنه لازم می‌آید مکلف نسبت به انجام قبیح و کوتاهی در آنچه بر او واجب است تشویق شود و همانند کسی باشد که این امر برایش مباح شده است، در حالی که می‌دانیم واقعیت خلاف آن است. این مثال که وجوب نماز و قبح و زشتی زنا را تنها از طریق شرع در می‌بایم مبین همین حقیقت خواهد بود. زیرا پس از آگاهی به این امر از طریق شرع، لازم نخواهد بود که مکلف در مورد انجام قبیح و ترک واجب ترغیب شود یا در حکم کسی باشد که چیزی از این قبیل برای او مباح شده باشد».^۳

مؤلف پاسخ می‌دهد اگر چنین بود خداوند می‌باید همان‌گونه که خود از فعل قبیح امتناع می‌ورزد ما را نیز از آن منع کند و بر خلاف آن ناگزیر سازد، در حالی که می‌دانیم چنین نیست».^۴

۱. همان، ص ۷۴۳.

۲. همان، ص ۷۴۳.

۳. استدلال اخیر را ابن ابی الحدید نیز ذکر می‌کند. رک. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۰۷.

۴. شرح الاصول الخمسه، ص ۷۴۳-۷۴۴.

دلایل نقلی وجوب امر به معروف و نهی از منکر

پیش از این روشن شد که برخی بزرگان معتزلی بر این باورند که دوگانه عقل و شرع همراه هم، وجوب امر به معروف و نهی از منکر می نمایانند و برخی دیگر آن را منحصر به سمع و نقل دانسته‌اند. در هر صورت همه آنها نقل را در شناخت وجوب دخیل می‌شمارند. از این رو لازم است تا دلایل نقلی این وجوب مورد کاوش قرار گیرد:

الف. قرآن: معتزله همانند دیگر فرقه‌های مسلمانان به قرآن استناد نموده و آیاتی چند را دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند. در شرح الاصول الخمسه به سه آیه استناد شده است: ۱. آیه ۱۰۴ سوره آل عمران (و لکن منکم أُمَّةٌ یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون)؛ ۲. آیه ۱۱۰ سوره آل عمران (کنتم خیر امة اُخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر)؛ ۳. آیه ۱۷ سوره لقمان (یا بُنَّیَّ اَقِمِ الصَّلوةَ و اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و اَنْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ).^۳

زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ق) در کشاف ذیل آیه ۱۰۴ آل عمران، بحث نسبتاً مشروحی از دیدگاه عالمان معتزلی پیرامون امر به معروف و نهی از منکر را به دست می‌دهد.^۴ اما ابن ابی الحدید، اشاره‌ای به آیات نمی‌کند و تنها در بحث از این‌که ناهی از منکر چه کسی است به آیه ۱۱۰ آل عمران استناد می‌کند.^۵

ب. سنت: این روایت را از پیامبر (ص) نقل می‌کند که البته اشاره مستقیمی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد: «لیس لعین تری الله یعضی فتنطرف حتی تغیر او تنتقل».^۶ زمخشری، توجه بیشتری به روایات نشان می‌دهد و سه روایت را برمی‌شمارد:

۱. عن النبی (ص) انه سُئِلَ و هو علی المنبر من خیر الناس؟ قال «أمرهم بالمعروف و نهیهم عن المنکر».^۷

۱. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۲؛ شایست و ناشایست در اندیشه اسلام، ص ۱۲۸ به نقل از رمائی، تفسیر القرآن، مخطوط کتابخانه ملی پاریس، برگ ۵۲۳. ۲. همان، ص ۷۴۱.
 ۳. لقمان، آیه ۱۷، شرح الاصول الخمسة، ص ۷۴۱. ۴. کشاف، ج ۱، ص ۴۵۲.
 ۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۰۷.
 ۶. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۲؛ ابن حدیث را در منابع اهل سنت نیافتم، اما در منابع شیعی آمده است. رک: امالی شیخ طوسی، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۹۱.
 ۷. منفی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۶۸۹.

۲. عن النبي (ص): «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ».^۱

۳. عن علي رضي الله عنه: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ».^۲
 ج. اجماع: شرح الاصول الخمسة به آن استناد کرده است: «اشکالی در اجماع بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیست، زیرا اصحاب بر آن اتفاق کرده‌اند».^۳

نوع وجوب امر به معروف و نهی از منکر

آیا امر به معروف و نهی از منکر از واجبات کفایی است یا از واجبات عینی. ابن ابی الحدید از این بحث با عنوان «کیفیت وجوب» یاد کرده است.^۴
 شرح الاصول الخمسة وجوب را کفایی دانسته است: «بدان که مقصود از امر به معروف و نهی از منکر آن است که معروفی پایمال و منکری واقع نگردد. پس هنگامی که به واسطه برخی این مطلوب انجام شد این تکلیف از دیگران ساقط می شود، از این رو برآنیم که امر به معروف و نهی از منکر از واجبات کفایی است».^۵ شیخ طوسی در تفسیر خود الثبانی ابوعلی جبائی را طرفدار عینی بودن وجوب می داند.^۶ برآنیم که زمخشری و ابن ابی الحدید^۷ نیز طرفدار کفایی بودن وجوب‌اند.

انواع معروف و منکر

اصحاب اعتزال بر این باورند که معروف بر دو گونه است واجب و مستحب؛ امر به واجب، واجب، و امر به مستحب، مستحب است. اما نهی از همه منکرات واجب است و تفکیکی از این جهت در آنها وجود ندارد.^۸ مؤلف شرح الاصول الخمسة دلیل این گفتار را آن می داند که حالت امر در امر به معروف، به وجوب یا استحباب شیء برای امر خیری اضافه نمی‌کند. اما در منکرات بحث متفاوت است. نهی از تمام آنها واجب است. نمی توان منکرات را به صغیره و کبیره تقسیم نمود زیرا همه صغیره‌ها کبیره‌ای را با خود

۱. تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۴۷؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۸۴.

۲. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۴۵۲.

۳. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۲.

۴. همان، ص ۱۴۸.

۵. همان، ص ۱۴۸.

۶. الثبانی، ج ۲، ص ۵۴۸.

۷. زمخشری نیز بر همین نظر است، کشاف، ج ۱، ص ۴۵۲.

همراه دارند و تجویز می‌کنند. دیگر آن‌که نهی از منکر به خاطر قبیح بودن منکر است و همان قبیحی که در کبیره هست در صغیره نیز وجود دارد و این قبح از شؤن کبیره است.^۱ او همچنین به این اشکال که در منکرات، مجال اجتهاد وجود دارد، پس نمی‌توان حکم یکسانی درباره همه آنها صادر نمود پاسخ می‌دهد. به نظر وی برای تشخیص منکر می‌توان اجتهاد کرد، اما هنگامی که منکر بودن آن ثابت شد دیگر مجالی برای اجتهاد در وجوب نهی از آن نیست.^۲

میان امر به معروف و نهی از منکر در به‌کارگیری اجبار و الزام نیز فرق وجود دارد. در خصوص معروف تنها امر به آن، بدون اجبار و الزام مکلف به آن کفایت می‌کند. برای مثال، نیازی به واداشتن تارک الصلوة به خواندن نماز نیست. اما در نهی از منکر تنها نهی زبانی کافی نیست، بلکه هنگامی که تمام شروط لازم فراهم آمد، الزام اجتناب ناپذیر است. بر این اساس اگر در پی نهی از شرب خمر برآمدیم و شرایط آن نیز فراهم بود، در این هنگام واجب است که نهی نماییم: ابتدا به زبان نرم، سپس با زبان خشن، اگر بی‌اثر بود، با ضرب و شتم و در نهایت با کشتن شرابخوار این نهی را عملی سازیم.^۳

در شرح الاصول الخمسة در بحث وجوب نهی از منکر، حکم به وجوب نهی از تمام منکرات داده است. اما در خود منکرات، تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای را مطرح می‌سازد. تفکیک اول: این تفکیک از جهت تغییر یا عدم تغییر حالت منکر در شرایط اکراه و اضطرار صورت می‌گیرد. منکرات در زمان اکراه و اجبار بر دو گونه‌اند: ۱. حالت منکر در زمان اکراه تغییر می‌کند و آن هنگامی است که ضرر منکر تنها به خود انجام‌دهنده باز می‌گردد، مانند خوردن میته، یا نوشیدن شراب، یا تلفظ کلمه کفر. در این حالت، انجام آنها در زمان اجبار و اکراه جایز است، مگر بر زبان راندن کلمه کفر که اعتقاد به مضمونش جایز نیست، بلکه باید انسان چیز دیگری را که متضمن اعتقاد به آن نباشد در تقدیر بگیرد و توره نماید. ۲. منکری که اجبار و اکراه تغییری در منکر بودنش به وجود نمی‌آورد و آن منکری است که ضررش متوجه دیگران است، مانند قتل انسان مسلمان. در این موقعیت انجام آن منکر جایز نیست، مگر در خصوص مال که شاید بتوان گفت، اتلاف مال دیگری در حالت اجبار و اکراه به شرط ضامن دانستن خود جایز باشد.^۴

۲. همان، ص ۱۴۷.

۱. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۳. همان، ص ۷۴۴-۷۴۵.

تفکیک دوم: این تقسیم متوجه عقلی یا شرعی بودن منکرات است. از این زاویه، منکرات به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. منکرات عقلی همانند ظلم و دروغ؛ ۲. منکرات شرعی.

در منکرات عقلی، نهی از تمام آنها واجب است و میان آنها تفصیل و تبعیضی نیست. اما منکرات شرعی که منکر بودن آنها به خاطر حکم شرع است، خود بر دو دسته‌اند: منکراتی که اجماعی هستند و اجتهاد در آنها راه ندارد، مانند دزدی، زنا، شرب خمر که نهی از آنها واجب است. دسته دیگر منکراتی هستند که اجماعی نیستند و اجتهاد در آنها راه دارد، مانند نوشیدن «ثلث» که برخی علما (شافعیان) آن را ملحق به خمر، ساخته و آن را منکر و حرام دانسته‌اند و برخی دیگر (حنفیان) آن را منکر و حرام ندانسته‌اند. در این هنگام، اگر نوشیدن ثلث نزد فردی که آن را می‌نوشد حرام نیست نمی‌توان او را نهی کرد، اما اگر نزد او حرام است و با این حال می‌نوشد نهی از آن واجب است. بر این اساس، چنانچه مسلمانی شافعی، فردی حنفی را مشاهده کرد که در حال نوشیدن ثلث است، بر او نهی از آن لازم نیست، زیرا در مذهب حنفی نوشیدن ثلث حرام نیست، اما اگر مسلمان حنفی فرد شافعی را دید که در حال نوشیدن ثلث است نهی از آن بر او واجب است، زیرا نزد شافعیان نوشیدن ثلث حرام است.^۱

تفکیک سوم: منکرات، یا فقط متعلق و مختص به فرد مکلف هستند، یا این‌که از وی فراتر رفته، دیگران را نیز در بر می‌گیرند. صورت نخست، خود دو حالت دارد: آن‌که به واسطه آن منکر، ضرر قابل توجهی به انسان می‌رسد. در این هنگام، هم به لحاظ عقلی و هم به لحاظ شرعی، نهی از آن منکر واجب است، زیرا انسان با نهی، ضرر را از خود دفع می‌کند و دفع ضرر از نفس نیز واجب است.^۲

از جهت شرعی نیز آیه مبارکه (کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر)^۳ بر این امر دلالت می‌کند، همانند آنجا که انسان در فقر به سر برد، آنگاه دره‌می از او غضب شود. در این هنگام، نهی از غضب مال، هم عقلاً و هم شرعاً واجب است.^۴

۲. همان، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۱. همان، ص ۱۴۷.

۴. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۴.

۳. آل عمران، ۱۰۴.

۲. منکر، ضرر قابل توجهی همراه خود ندارد، مانند هنگامی که انسان دارای ثروت فراوانی باشد، آنگاه اگر یک درهم از وی غصب شود، در این فرض، به لحاظ عقلی، نهی واجب نیست، زیرا ضرری متوجه او نمی‌شود. اما از نظر شرعی، نهی واجب است.^۱

اما اگر آثار منکر از مکلف فراتر رود و دیگران را در برگیرد، در این حال نیز دو صورت وجود دارد: یا ضرر قابل توجه است، پس عقلاً و شرعاً نهی از آن واجب است، یا ضرر قابل توجه نیست، پس عقلاً واجب نیست، ولی شرعاً واجب است.^۲

تفکیک چهارم: شرح الاصول الخمسة، امر به معروف و نهی از منکر را از جهت عهده‌داران و مجریان نیز تفکیک می‌نماید. وی متصدیان امر به معروف و نهی از منکر را دو گروه می‌داند: امامان و حاکمان، و مردم؛ وی اقامه حدود، پاسداری از مرزها، جمع‌آوری سپاه، قضاوت و امارت و مانند این مسائل را از خصوصیات حاکمان و امامان می‌شمارد و مختص بدانان می‌انگارد. او جلوگیری از منکراتی چون شرب خمر، سرقت، زنا و مانند آنها را از مشترکات میان امام و مردم به شمار می‌آورد، اگرچه در زمان حضور امام عادل که اطاعتش بر امت واجب است در این منکرات نیز رجوع به امام، اولویت دارد.^۳

۲. همان، ص ۷۴۶.

۱. همان، ص ۱۴۴ و ۷۴۶.

۳. همان، ص ۱۴۸.

جدول انقسامات موجود در منکرات از دیدگاه کتاب شرح الاصول الخمسة

تفکیک‌ها	نوع منکرات (حالت)	مثال	حکم
تفکیک اول: منکرات در حال اکراه	ضرر آن تنها به خود انسان می‌رسد.	خوردن میت، نوشیدن شراب، تلفظ کلمه کفر	انجام آنها در حال اکراه حایز است البته در تلفظ کلمه کفر باید توریه نماید.
	ضرر آن متوجه دیگران است.	قتل انسان، قذف	انجام آنها جایز نیست مگر در مال، چنانچه خود را ضامن بدانند.
تفکیک دوم: منکرات عقلی و شرعی	منکرات عقلی	ظلم دروغ	نهی از تمام منکرات عقلی واجب است.
	شرعی:	محل جریان اجتهاد نیست (اجماعی)	نهی از تمامی آنها واجب است.
تفکیک سوم: تعلق به مکلف یا غیرمکلف	محل جریان اجتهاد است (غیراجماعی)	محل جریان اجتهاد نیست (اجماعی)	نهی معتقد به حرمت واجب و نهی غیرمعتقد واجب نیست.
	مکلف و دارای	متعلق به مکلف و دارای ضرر قابل توجه	عقلاً و شرعاً نهی واجب است.
	غیرمکلف و دارای	متعلق به مکلف و دارای ضرر غیر قابل توجه	عقلاً واجب نیست ولی شرعاً واجب است.
	غیرمکلف و غیردارای	متعلق به دیگران و دارای ضرر قابل توجه	عقلاً و شرعاً نهی واجب است.
تفکیک چهارم: از حیث انجام دهندگان	مختص به امام و حاکم	اقامه حدود، قضاوت	انجام آن بر امام واجب است
	مشترک میان امام و مردم	نهی از شرب خمر، زنا و دزدی	انجام آن بر مردم واجب است ولی امام اولویت دارد.

تفکیک ابن ابی الحدید:

ابن ابی الحدید به شکلی دیگر منکرات را تفکیک نموده است. وی میان تفکیک دوم و سوم قاضی عبدالجبار، جمع نموده و از زاویه‌ای دیگر به آن نگریسته است. وی گونه‌های منکر را چنین بر می‌شمارد: ۱. گروهی از منکرات بر هر مکلف و در هر حال قبیح هستند، مانند ظلم؛ ۲. برخی از منکرات، کاربردی دوگانه دارند و در مورد اشخاص مختلف، بسته به نیت‌های آنان متفاوت است، مانند تیراندازی، کبوتربازی و بازی با اسلحه و شمشیربازی که اگر اینها را برای مهارت یافتن در جنگ و چیره شدن بر دشمن و یا شناخت اوضاع شهر به وسیله کبوتر انجام دهند پسندیده است، ولی اگر مقصود از آنها لهو و لعب و گناه باشد قبیح بوده و نهی از آن واجب است؛ ۳. دسته‌ای از منکرات از برخی پذیرفته نمی‌شود و از برخی دیگر پذیرفته می‌گردد، مانند نوشیدن نپید و بازی با شطرنج که اگر آن‌که انجامش می‌دهد قائل به حرمتش باشد و یا مقلد کسی است که حکم به حرمت آن داده است، نهی او لازم است. اما اگر انجام‌دهنده، قائل به حرمت نباشد و یا مقلد کسی است که حکم به جواز داده نهی او جایز و نیکو نیست، زیرا از نظر او، انجامش ناپسند نیست.^۱

شروط وجوب و حسن امر به معروف و نهی از منکر

معتزله امر به معروف و نهی از منکر را از اصول ایمانی خود شمرده و بدان اهمیتی بسزا بخشیده‌اند. اما به لحاظ رویکرد عقلانی خود، برای آن شروط و مقرراتی نیز وضع کرده‌اند. قاضی عبدالجبار با برقراری «این همانی» میان شروط «وجوب» و «حسن» بر آن است که با فقدان شروط وجوب، در اکثر موارد، حُسن، نیز از میان می‌رود. وی پنج شرط را ذکر می‌نماید. این شروط عبارت‌اند از:

۱. شناخت معروف و منکر، یعنی علم امر به معروف بودن آنچه بدان امر می‌کند و علم ناهی به منکر بودن آنچه از آن نهی می‌نماید. اگر چنین علمی در کار نباشد ممکن است روندی معکوس رخ دهد، یعنی امر به منکر و نهی از معروف از کار در آید. بدین

خاطر حتی ظن غالب نیز در مقام علم نمی‌نشیند و مجوز اقدام نمی‌باشد، بلکه امر می‌باید اطمینان و یقین داشته باشد.^۱

۲. منکر در آستانه وقوع یا در حال وقوع باشد، مانند آن‌که آلات شرب خمر مهیا شده باشد. در این مورد، ظن غالب در مقام علم نمی‌نشیند و می‌توان بدان التفات نمود.

۳. امر یا ناهی به تأثیر گفتارش علم یا ظن قوی داشته باشد. اگر چنین نباشد امر و نهی واجب نیست. در این‌که در صورت عدم تأثیر امر به معروف و نهی از منکر آیا امر یا نهی نیکو است یا نه، دو نظر وجود دارد. برخی از معتزله آن را به منزله دعوت به اسلام دانسته‌اند حال آن‌ها بپذیرند یا نپذیرند و برای آن نیکویی و حسنی در نظر گرفته‌اند. پاره‌ای نیز آن را قبیح دانسته و علت آن را عبث و بیهوده بودن آن به شمار آورده‌اند.^۲

۴. امر به معروف و نهی از منکر، زبانی بزرگ‌تر در پی نداشته باشد. پس اگر به وجود چنین آسیبی علم یا ظن قوی دارد امر و نهی واجب نبوده و پسندیده نیز نمی‌باشد، مانند این‌که نهی او از شرب خمر موجب قتل گروهی از مسلمانان یا سوزانده شدن محله‌ای گردد.^۳

۵. امر به معروف و نهی از منکر موجب ضرر و زیان به جان و مال امر و ناهی نگردد، یعنی امر یا ناهی علم یا ظن قوی به عدم ضرر برای جان و مالش داشته باشد. البته این مسئله به نسبت اشخاص، متفاوت است. اگر کسی در مقام امر و نهی ضرب و شتم برایش قابل تحمل است، تکلیف از وی ساقط نمی‌شود، اما وجوب نیز بر عهده او نیست. البته پسندیده بودن آن محل تأمل است. اگر کسی می‌تواند، ضرب و شتم و کشته شدن را در راه بزرگداشت دین بپذیرد، کاری پسندیده انجام داده است ولی اگر نمی‌تواند بر آن صبر نماید و پایداری کند این کار از او پسندیده نیست.^۴ در اینجا و به مناسبت، مؤلف شرح الاصول الخمسة به تجلیل از نهضت سید الشهداء(ع) می‌پردازد.^۵

۱. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۴۲.

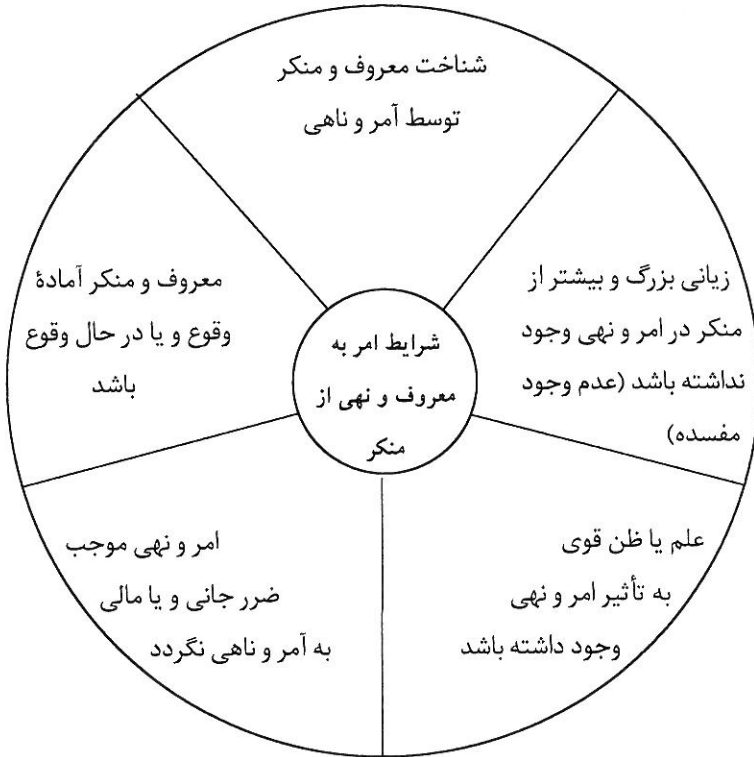
۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. همان، ص ۱۴۳.

۴. همان، ص ۱۴۴.

۵. همان، ص ۱۴۳.

نمودار شروط امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه «شرح الاصول الخمسه»



زمخشری در کشاف، دو بحث جداگانه با عنوان شروط نهی و شروط وجوب مطرح کرده است. ابن ابی الحدید نیز بر همین روش است. زمخشری شرایط نهی را چنین بر می‌شمارد: ۱. علم ناهی به منکر بودن و قبح آنچه از آن نهی می‌نماید، زیرا اگر منکر را شناسد ممکن است نهی از معروف کند. ۲. آنچه از آن نهی می‌شود وقوع نیافته باشد. چراکه نهی از آنچه واقع شده است نیکو نیست، بلکه ذم آن درست است؛^۱ البته این نظر از دیدگاه ابن ابی الحدید دیگرگون است. وی به معکوس آن حکم می‌دهد، زیرا رخ داده را سزاوار نهی می‌داند و نزدیک به وقوع را شایسته ذم می‌شناسد.^۲ ۳. ظن آمر و ناهی به این که مرتکب منکر بر انجام آن اصرار نمی‌ورزد و بر آن نمی‌افزاید؛^۴ گمان قوی بر عدم

۲. همان، ص ۳۰۹.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۰۹.

مؤثر بودن نهی در کار نباشد.^۱

زمخشری دربارهٔ شروط و وجوب، دو شرط را یادآوری می‌کند: ۱. گمان قوی بر آمادگی معصیت، مانند آمادگی شارب برای شرب خمر به واسطهٔ تهیهٔ ابزار آن؛ ۲. گمان قوی بر عدم رسیدن زیان قابل توجه به ناهی از منکر.^۲

ابن ابی‌الحدید نیز در بحث شروط و وجوب، همین دو شرط را با تفصیل بیشتری مطرح می‌کند.^۳

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

اصحاب اعتزال به خاطر گرایش عقلانی و نیز با توجه به برخی روایات، امر به معروف و نهی از منکر را دارای مراتب می‌دانند. آنان بر خلاف عموم اهل سنت، امر به معروف و نهی از منکر را تا مرتبهٔ شمشیر و قتل نیز ارتقا می‌دهند. سیر و ترتیب انواع مواجهه با معروف و منکر از پایین به بالا یا از آسان به سخت است. معتزله بر این نکته اجماع داشته‌اند. قاضی عبدالجبار،^۴ زمخشری^۵ و ابن ابی‌الحدید^۶ به روشنی بدان نظر داده‌اند. قاضی عبدالجبار میان مراتب امر به معروف و نهی از منکر و هدف آن پیوند برقرار نموده است: «مقصود از امر به معروف و نهی از منکر وقوع معروف و زوال منکر است. هنگامی که این هدف به واسطهٔ مرتبهٔ پایین‌تر حاصل می‌شود، عدول از آن به مرتبهٔ سخت و بالاتر جایز نیست. این موضوع از عقل و شرع دانسته می‌شود. به لحاظ عقل، هرگاه امکان دستیابی به هدف توسط امری آسان‌تر وجود داشته باشد عدول از آن و بهره‌گیری از امر سخت‌تر جایز نیست. از نظر شرع نیز آیهٔ قرآن دلالت بر آن دارد. (و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احديهما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تفیء الی امر الله) (حجرات: ۹) خداوند در این آیه، ابتدا امر به اصلاح می‌کند، سپس هرگاه هدف جز با قتال انجام نپذیرفت امر به قتال می‌کند.^۷ صاحب کشف نیز همانند قاضی نظر می‌دهد و همچو او به سورهٔ حجرات استناد می‌کند.^۸ ابن ابی‌الحدید نیز بر همان نظر زمخشری و قاضی است.^۹

۲. همان، ص ۴۵۲.

۱. کشف، ج ۱، ص ۴۵۲.

۴. شرح الاصول الحمسه، ص ۱۴۴ و ۱۴۱.

۳. شرح نهج البلاغه، ص ۳۰۸ و ۳۱۰.

۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۰.

۵. کشف، ج ۱، ص ۴۵۲.

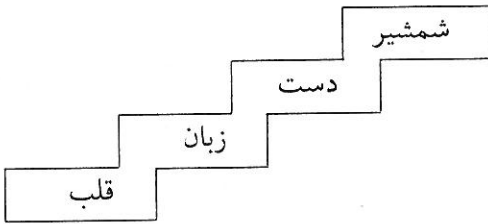
۸. کشف، ج ۱، ص ۴۵۲.

۷. شرح الاصول الحمسه، ص ۱۴۲ و ۱۴۱.

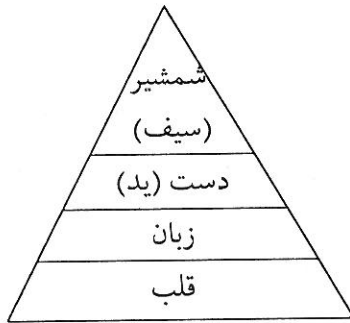
۹. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۰.

بر این اساس، معتزله در مراتب امر به معروف و نهی از منکر به روندی تدریجی، پلکانی و تصاعدی نظر داشته‌اند، روندی که از قلب آغاز می‌شود و سپس به زبان، دست و شمشیر و قتل می‌رسد.

نمودار پلکانی مراتب امر به معروف و نهی از منکر



نمودار هرمی مراتب امر به معروف و نهی از منکر



بنابراین در نظر معتزله امتناع و انسدادی در مراحل امر به معروف و نهی از منکر راه ندارد. آنان قیام بالسیف را با طی مراحل و شروط آن می‌پذیرند. بدین سبب به مشروعیت و وجوب خروج بر حاکم قائلند. چنانچه اشعری هم گفته است، معتزله همراه با زبیده و خوارج، خروج با شمشیر را راهی برای از میان برداشتن اهل بغی، و اقامه حق بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند.^۱

معتزله اصل عدالت را شرط اساسی امامت، و فقدان آن را موجب سلب صلاحیت امامت می‌دانند. قاضی عبدالجبار در معنی فصلی دارد با این عنوان که «آن کسی شایسته

امامت است که عادل باشد و امامت فاسق جایز نیست». ^۱ البته وی فسق باطنی و پنهانی را مانع امامت نمی‌داند، ولی اظهار فسق را موجب خلع امام از امامت و سلب صلاحیت اولیه وی می‌داند. ^۲ قاضی دو روایت از حدیقه بن ایمان از رسول خدا (ص) نقل می‌نماید که دلالت بر خروج با شمشیر و زدودن منکرات با آن دارد. ^۳ وی می‌گوید: «به اجماع صحابه ثابت شده است که خلع امام هنگامی که مرتکب فسق شود واجب است». ^۴ قاضی سپس این روایت را که برخی اهل سنت از پیامبر نقل کرده‌اند: «اطیعوا ولو عبداً حبشیاً» و برخی روایات شبیه آن را به دو دلیل رد می‌کند:

۱. این روایات خبر واحدند و خبر واحد اعتبار ندارد.

۲. اساساً این سنخ روایات دلالتی بر وجوب اطاعت از فاسق ندارند. ^۵

قاضی به عدم اختلاف در عزل امام هنگام آشکار شدن فسق او و وجوب انتخاب امام دیگری توسط امت اشاره می‌کند. ^۶ قاضی همان‌گونه که نصب امام را به دست مسلمانان می‌داند، خلع و عزل او را هم وظیفه آنها می‌داند. ^۷ البته به چند نکته نیز توجه می‌کند. وی ظن قوی در پیروزی را هنگام خروج و عزل حاکم فاسق لازم می‌داند و خروج حسنین (ع)؛ و قراء و اهل مدینه در واقعه حرّه؛ و اهل مکه همراه ابن زبیر را به عنوان مثال یاد آور می‌شود. ^۸ همچنین وی، محاکمه امام فاسق توسط امام جدید را واجب می‌داند: «گناه حاکم هنگامی که به حد فسق یا آنچه موجب اقامه حد می‌شود رسید عزلش واجب است و محاکمه وی بر عهده امام جدید است». ^۹

امر به معروف و نهی از منکر بر چه کسانی واجب است؟

موضوع مهمی که در بحث امر به معروف و نهی از منکر از اهمیت اساسی برخوردار

۱. المغنی، ج ۲، ق ۱، ص ۲۰۱.

۲. همان، ص ۲۰۳.

۳. همان، ص ۲۰۴.

۴. همان، ج ۲، ق ۲، ص ۴۲.

۵. همان، ج ۲، ق ۲، ص ۵۷۴-۵۷۵.

۶. مغنی، ج ۲، ق ۱، ص ۵۳؛ البته در این باره دیدگاه‌های مختلفی در میان اهل سنت وجود دارد. ایچی و حرجانی (شرح المواقف، ج ۳، ص ۲۶۷)، بغدادی (اصول الدین، ص ۲۷۱)، ابن حزم (الفصل، ج ۵، ص ۲۵-۲۶)، شافعی (جوبنی، الارشاد، ص ۲۴۵-۲۴۶) بر خلع امام در حالت فسق ظاهری نظر داده‌اند. اما بیشتر اصحاب حدیث (باقلائی، التمهید، ص ۱۸۶-۱۸۷)، نسفی از ماتریدی (تفتازانی، شرح العقائد السقیه، ص ۴۸۸)، تفتازانی، (همان، ص ۴۸۸)، قاضی عیاض و نووی (شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۲۹) معتقد به عدم عزل امام فاسق و عدم خروج بر وی هستند و دلیل آن را پرهیز از فتنه در میان امت ذکر کرده‌اند.

است این است که این مهم را در هر مرتبه چه کسانی می‌باید عهده‌دار شوند. از دیدگاه معتزله، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه هر مسلمانی است که توانایی آن را دارد. اما از آنجا که آنان شروط پنج‌گانه‌ای را برای آن وضع کرده‌اند هر مسلمانی که توانایی بر امر به معروف و نهی از منکر دارد در صورتی می‌تواند این فریضه را به جا آورد که شروط آن را بشناسد و واجد آنها باشد. به جز در مرحله قتل، هر مسلمانی که بر اساس شروط امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کند می‌تواند بدان اقدام نماید. اما در مرحله قتل، وظیفه او، در صورت وجود امام و حاکم صالح، ساقط می‌شود و بر عهده و اختیار امام قرار می‌گیرد، چرا که او به سیاست، امکانات و ابزار قتال آگاه‌تر است. البته معتزله امام را دارای اولویت دانسته‌اند. زمخشری^۱ در کشاف و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه^۲ بر این رأی‌اند.

اما مؤلف شرح الاصول الخمسه نگاه دیگری به این موضوع دارد. وی امر به معروف و نهی از منکر را متوجه دو گروه امامان، رهبران و حاکمان، و عامه مردم می‌سازد و بر این اساس، دایره امر به معروف و نهی از منکر را ترسیم می‌کند و برای هر کدام از این دو دسته، وظیفه و اختیاری را مشخص می‌سازد: «امر به معروف و نهی از منکر بر دو گونه است؛ نخست آن وظایفی است که مختص امام است و جز او کسی دیگر نمی‌تواند عهده‌دار آن شود، مانند اقامه حدود، حفظ اسلام، نگهداری و حفاظت از مرزها در برابر دشمنان اسلام، تنظیم امور مربوط به سپاهیان، قضاوت، امارت و آنچه شبیه اینها است. دسته دیگر آن چیزهایی است که تمام مردم می‌توانند بدان اقدام نمایند مانند امر به معروف و نهی از منکر در مورد شرب خمر، سرقت، زنا و آنچه مانند اینها است. البته اگر امام مفترض الطاعه (عادل و منتخب) وجود داشت رجوع به او اولی است.»^۳ آنچه در این کلام، کاملاً مشهود است، واگذاری حق و اختیار بیشتر به امام است.

همچنین معتزله نابالغان عاقل تمیزدهنده را نیز مشمول امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند^۴ و نیز عدم انجام منکر و نهی از منکر را دو واجب مستقل دانسته و معتقدند که اگر یکی ترک شود دیگری ساقط نمی‌شود. از این رو مرتکب منکر می‌تواند نهی از منکر نماید.^۵

۱. کشاف، ج ۱، ص ۴۵۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۱۰.

۳. شرح الاصول الخمسه، ص ۱۴۸.

۴. کشاف، ج ۱، ص ۴۵۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۱۱.

۵. همان، ج ۷، ص ۱۷۰؛ کشاف، ج ۱، ص ۴۵۳.

امر به معروف و نهی از منکر در عمل معتزله

معتزله را در رابطه با دولت‌ها و حکومت‌ها می‌توان به چند گروه تقسیم کرد؛ گروهی که به مبارزه انقلابی با دولت‌ها و حکومت‌ها بر اساس این اصل پرداخته‌اند، گروهی که به نقد و اصلاح حکومت توجه داشته‌اند و گروهی که حضور در عرصه قدرت را برای اعمال و اجرای این اصل برگزیده‌اند.

در گروه اول، می‌توان به شرکت تعدادی از معتزله در قیام زید بن علی بن الحسین (ع) (۷۵-۱۲۲ق) اشاره کرد. شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ق) در الملل و النحل اقتباس اعتزال توسط زید از واصل بن عطا و معتزلی بودن اصحاب او خبر می‌دهد.^۱ همچنین معتزله زید را امام قیام کننده علیه حاکم ستمکار و مستبد نامشروع می‌شمرند.^۲

دومین حرکت قطعی، قیام یزید بن ولید (یزید ناقص) علیه ولید بن یزید (۱۲۶ق) است که معتزله بالاتفاق یزید ناقص را شایسته امامت شمرده‌اند.^۳ نام برخی معتزلیان حاضر در این قیام در برخی کتب معتزلی آمده است^۴ و ابوالقاسم بلخی (م ۳۱۴ق) تحت عنوان خروج اهل عدل از این ماجرا سخن گفته است.^۵ همچنین از قبول اصول پنجگانه معتزله توسط یزید ناقص^۶ و دعوت وی به اعتزال در طی خلافت گزارش شده است.^۷ حرکت دیگر، شرکت برخی اصحاب اعتزال در قیام حسنیان به ویژه ابراهیم بن عبدالله (م ۱۴۵ق) است. مقالات الاسلامیین از کشته شدن برخی از معتزله در رکاب ابراهیم سخن گفته است.^۸ نیز بغدادی (م ۴۲۹ق)،^۹ قاضی عبدالجبار، بلخی و ابن مرتضی (م ۸۴۰ق) خروج بشیر رجال و دیگران از معتزله را همراه با ابراهیم گزارش کرده‌اند.^{۱۰}

در گروه دوم یعنی معتقدان به انتقاد و اصلاح حکومت، عمرو بن عبید چهره شاخصی است، به طوری که وی در برخی موارد با درشتی با منصور عباسی (۱۳۴-۱۵۸ق) سخن می‌گوید و از او اظهار حق و عمل عادلانه را خواستار می‌شود.^{۱۱} گاه هدیه منصور را رد

۱. الملل و النحل، شهرستانی، ص ۱۵۵.
۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۸.
۳. المغنی، ج ۲۰، ق ۲، ص ۱۵۰.
۴. فضل الاعتزال، ص ۱۱۷.
۵. فضل الاعتزال، ص ۱۵۱.
۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۴.
۷. ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۹.
۸. مقالات الاسلامیین، ص ۱۹.
۹. الفرق بین الفرق، ص ۲۴۱.
۱۰. فضل الاعتزال، ص ۲۲۷.
۱۱. همان، ص ۲۴۸-۲۴۹.

می‌کند و گاه از او می‌خواهد که دیگر دیداری با او نداشته باشد.^۱ وی درخواست منصور را برای یاری دادن حکومت با این جمله رد می‌نماید که: رایت حق را برافزار تا اهل حق از تو پیروی کنند.^۲

گروه سوم، یعنی شرکت‌کنندگان در قدرت، با روی کار آمدن مأمون (م ۱۹۸-۲۱۸ق) که گرایش به معتزله داشت، آشکارا به مناصب حکومتی روی آوردند. ابن‌ابی‌دؤاد (د. ۲۴۰ق) شاخص‌ترین چهره این جریان است. در دوران حاکمیت این گروه، یعنی از زمان مأمون تا پایان خلافت واثق، چند موضوع مهم را می‌توان از دریچه اصل پنجم «امر به معروف و نهی از منکر» مورد تأمل قرار داد: ۱. مناظرات که در تداوم نگارش کتاب‌های ردیه و جدلی آنها بود؛ ۲. اعلان برائت از معاویه که مأمون به سال ۲۱۱ دستور آن را صادر کرد؛^۳ ۳. حکم به اعلام برتری حضرت علی (ع) بر سایر صحابه که در سال ۲۱۲ صادر شد؛^۴ ۴. الزام به پذیرش و اظهار دیدگاه خلق قرآن که از عقاید معتزله بود. مأمون دستور آزمون قضات و محدثان را در سال ۲۱۸ صادر کرد،^۵ چراکه از نظر معتزله قول به مخلوق نبودن قرآن مستلزم قدیم دانستن آن، و وجود دو قدیم است، در حالی که فقط خداوند قدیم است. از این رو بازداشتن طرفداران قدم قرآن از چنین عقیده باطلی بر اساس اصل امر به معروف و نهی از منکر واجب بود. در این باره نیز سلسله مراتب امر به معروف و نهی از منکر، یعنی مناظره و مناقشه و گفت‌وگو سپس تأدیب و آنگاه شمشیر (البته به ندرت) رعایت می‌گردید.^۶

خلاصه و نتیجه‌گیری

امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه معتزله، متن سیاست قرار دارد. گستره‌ای که این اصل در نگاه معتزلیان دارد با وضوح و انسجامی نسبی که آنان برای نخستین بار بدان پرداخته‌اند، در هیچ گروه دیگری یافت نمی‌شود. شاید تنها زبیده را بتوان قرین آنها دانست که می‌دانیم آنها خود، به ویژه در ساخت نظری این موضوع از معتزله متأثر بوده‌اند. امر به معروف و نهی از منکر از اصول معتزله است که ایمان بدون آن کامل

۱. مرتضی، امالی، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. ابن‌عبدربه، عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۸۷؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۵۱.

۴. تاریخ الخلفاء، ص ۳۵۱.

۵. البدایة و النهایة، ج ۱، ص ۲۹۸.

۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۰۱-۱۹۹.

نمی‌شود، همان‌طور که معطوف به عمل اجتماعی و سیاسی دوسویه نیز است. محمد ضیاء الدین الریس در این باره معتقد است که هیچ‌کدام از اصول معتزله مبدأ سیاسی ندارند جز اصل پنجم، یعنی امر به معروف و نهی از منکر و با این حال جزئی از ایمان شمرده می‌شود.^۱ از این رو می‌توان ماهیت امر به معروف و نهی از منکر نزد معتزله را در فلسفه سیاسی معتزله جست، چنان‌که برخی از پژوهشگران بدان اشاره داشته‌اند.^۲ اینان آغاز معتزله را امری سیاسی خوانده‌اند^۳ و فلسفه سیاسی آنان را مبتنی بر اصل قدرت انگاشته‌اند.^۴

در فلسفه سیاسی یا کلام سیاسی معتزله، امر به معروف و نهی از منکر ابزاری در دست مردم برای اصلاح حاکمان و ابزاری در دست حاکمان برای هدایت جامعه است. از نظر معتزله یکی از معانی عدل، عمل جمعی برای ایجاد برابری و وفاق اجتماعی است تا هر فردی بتواند امکانات بالقوه خود را تحقق بخشد. بدین سان اختیار و مسئولیت انسانی به عرصه عمل فردی محدود نمی‌شود، بلکه به مجموعه امت بسط می‌یابد یا باید بسط یابد.^۵

از آنجا که انسان دارای اراده آزاد و تشخیص عقلانی است، دولت جز با اختیار و رضایت‌مندی عمومی مؤمنان شکل نمی‌گیرد از این رو آنان از حق و تکلیف خلع و عزل دولت در صورت اظهار فساد و اعمال سلطه جائزانه برخوردارند.

نزد معتزله جریان امر به معروف و نهی از منکر دو سویه و دو جانبه است. چون مسیر حرکت آن، هم در جهت افقی است و هم حرکت عمودی دارد. در روند افقی جریان امر و نهی در میان جامعه جاری است و کنترل و نظارت درونی بر افراد و گروه‌های اجتماعی صورت می‌گیرد.

در روند عمودی این کنترل و نظارت از سوی جامعه و افراد اجتماع بر نهاد دولت و دولتیان و نیز از جانب دولت بر جامعه و افراد آن شکل می‌پذیرد. در قسمت اخیر درون تمدن اسلامی با نهادی به نام «حسبه» مواجهیم. آنچه معتزله را از دیگر همگنان و رقبای خویش ممتاز می‌سازد، تدوین سیر منطقی برای اعمال آن و نیز عدم ایجاد مانع

۱. النظریات السیاسیة الاسلامیة، ص ۷۹.

۲. خلیل البحر و حنا الفاخوری، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۴.

۴. همان، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۵. رک: تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن، ص ۱۵۰.

نظری برای سیر کامل اصل امر به معروف و نهی از منکر است، به گونه‌ای که مردم می‌توانند حاکم و رئیس دولت را عزل نمایند و چنانچه تمکین نمود حق خروج و قیام علیه او را دارند. نکته مهم دیگر در اندیشه اعتزالی آن است که جریان مشروعیت از پایین به بالا است. یعنی گزینش و خلع امام با امت است و به لحاظ نظری نصب الاهی یا تغلب موجد مشروعیت حکومت نیست.

منبع تغذیه کننده: منظور از منبع تغذیه کننده منبع حجیت و مشروعیت یک پدیده است. برخی از معتزله بر اساس رویکرد عقلانی، منبع وجوب و حجیت امر به معروف و نهی از منکر را عقل دانسته‌اند، اگرچه ابوهاشم جبایی و قاضی عبدالجبار، شرع را منبع اصلی حجیت به شمار آورده‌اند، اما آنان نیز در موضع دفع ضرر، عقل را منبع وجوب محسوب داشته‌اند. ضمن آنکه در استدلال‌ها و بررسی زوایای موضوع، رویکرد عقلانی در تمامی اصحاب اعتزال قوی و روشن است.

دامنه: بیشتر معتزله بر آنند که هرگاه در موضوعی، کسی امر به معروف و نهی از منکر نمود وجوب آن از دیگران برداشته می‌شود. البته ابوعلی جبائی، معتقد به وجوب همگانی عینی امر و نهی است.

از سوی دیگر از نظر معتزله، دامنه و گستره امر به معروف و نهی از منکر، تمام عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در بر می‌گیرد و مشمول احکام آن می‌گردد. از این رو همچنان که با اعمال باطل باید مقابله کرد، رویارویی با افکار و عقاید باطل نیز روا و واجب است.

دامنه امر و نهی حکومت، اجرای حدود، حفظ مرزها، آراستن و فرماندهی لشکر و از این قبیل است و در دیگر موارد، تکلیف متوجه جامعه، نیز است. دامنه وجوب هم متفاوت است. در امر به معروف، به جز امر به واجب، از دیدگاه اکثر معتزله وجوب جریان ندارد، ولی حُسن آن محل اتفاق است. اما در نهی از منکر دامنه وجوب فراگیر است، ولی تفاوت‌هایی میان متعلق منکرات وجود دارد. اگر منکرات توسط عقل درک شوند، نهی از تمام آنها واجب است و چنانچه حرمت آنها را شریعت صادر کرده باشد، آنهایی که محل جریان اجتهاد و فهم‌های مختلف‌اند، به نحو مطلق قابل نهی نیستند.

در این بحث نیز باید نگرینست که دیدگاه معتزله نسبت به سه گانه فعالان، منفعلان و بی طرفان، در مقوله امر به معروف و نهی از منکر چیست. باید گفت که اساساً اصل امر به

معروف و نهی از منکر در اسلام، مبتنی بر نفی بی طرفی است. این موضوع، بخصوص در اندیشه معتزله که این اصل جزو اصول ایمانی شمرده می شود برجسته تر است. حمایت کنندگان منفعلی، عموم مردم اند که وظیفه آنان انجام و یا گردن نهادن به آن است، فعالان را نیز می باید رهبران فکری، عقیدتی و سیاسی جامعه به شمار آورد که در متن جامعه و یا در دولت و حکومت به سر می برند.

ساختار و فرآیند: معتزله از نخستین اندیشه گرانی هستند که به تبیین ساختاری امر به معروف و نهی از منکر دست یازیدند. آنها این اصل را از شکل بسیط آن به صورتی پیچیده در آوردند تا از این رهگذر بتوانند به تبیین اوضاع جامعه پردازند و پیچیدگی های آن را تفسیر نمایند. معتزله به دو ساختار اجتماعی و حکومتی توجه ویژه دارند. بدین جهت سلسله مراتب خاصی بر پایه عقل گرایی خود وضع نمودند که از خفیف ترین میزان تا شدیدترین آنها در نوسان است و تا هر یک از مراحل حاصل نشود مرحله بعدی ظهور نمی یابد و به کارگیری آن روا نمی باشد. همچنین شروطی را مقرر داشتند؛ این شروط و آن ساختار دو هدف را دنبال می نمود: توزیع و جابه جایی قدرت و گشایش فرآیند اصلاح جامعه و نیز عدم اخلال در نظم، امنیت و آسایش عمومی. این دو هدف در واقع هر کدام مربوط به یک گروه سیاسی و اجتماعی بود. هدف اول، خوارج را در بر می گرفت، ضمن آن که منتقد آنها نیز بود. هدف دوم نیز توجهی به دغدغه های اردوگاه سنت گرایان و نص گرایان داشت.

معتزله، همچنان که در مبحث مؤمن و کافر، به منزلت سومی قائل شدند، در اینجا نیز خط سومی را برگزیدند تا به جمع میان دو هدف بینجامد. عدم انسداد امر به معروف و نهی از منکر و پیمودن آن تا آخرین مرحله و بنا نهادن شروطی چون علم و آگاهی، قدرت و استطاعت، عدم مفسده، و ... بازتاب دهنده دغدغه خاطر آنهاست. اندیشه معتزله هم بر پایه عدالت امام و جواز خروج بر وی در صورت فقدان و از دست دادن عدالت و اصلاح درون ساختاری اجتماع و سیاست است که آن را حق و تکلیف مسلمان می دانند. برای نظم و امنیت و انسجام هم، سهمی بسزا در نظر می گیرند و شروطی را پیش می کشند تا این دو به تعادل ختم گردد.

کتابنامه

- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٣٨٧ق.
- ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت، دارالجبل، چاپ دوم، ١٤١٦ق.
- ابن عبدربه، العقد الفريد، بیروت، دار الکتب العربیة، چاپ اول، ١٤١١ق.
- ابن فارس، مقایس اللغة، دارالکتب العلمیة.
- ابن کثیر، البدایة و النهایة، تحقیق علی شیری، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ١٤١٠ق.
- اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، تصحیح هلموت ریتز، ١٤٠٥ق.
- الراوی، عبدالستار، فلسفة العقل، بغداد، دار الشؤون الثقافیة، چاپ دوم، ١٩٦٨م.
- الشافعی، حسن محمود، المدخل الی دراسة علم الکلام، قاهره، مکتبه وهبة، چاپ دوم، ١٤١١ق.
- الفاخوری، حنا و الجزّ، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انقلاب اسلامی، ١٣٥٨.
- النشار، علی سامی، نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، قاهره، دارالمعارف، ١٩٧٧م.
- ایجی، عضد الدین، شرح المرافق، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٩ق.
- باقلانی، التمهید فی الرد علی الملحدّة المعطلّة و الرافضة و الخوارج و المعتزلة، تحقیق ابوریة الخضیری، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- بصری، محمد بن علی، المعتمد فی اصول الفقه، بیروت، المعهد العلمی للدراسات للعربیة، ١٣٨٥ق.
- بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ سوم، ١٤٠١ق.
- _____، الفرق بین الفرق، تصحیح محی الدین عبدالحمید، بیروت، مکتبه العصریة، ١٤١١ق.
- تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، تحقیق محمد عدنان، بیروت، بی تا.
- جوینی، الارشاد الی قواطع الادلة، تحقیق اسعد تمیم، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، چاپ سوم، ١٤١٦ق.
- خیاط، الانتصار، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا.
- زمخشری، اساس البلاغه، بیروت، دار بیروت، ١٤٠٤ق.
- زمخشری، کشاف، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- سالم، عبدالرحمان، التاریخ السیاسی للمعتزلة، قاهره، دارالثقافة، ١٤١٠ق.
- سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق قاسم رفاعی و محمد عثمانی، بیروت، دار القلم، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
- شهرستانی، الملل و النحل، بیروت، دار صادر، بی تا.

- صبحی، احمد محمود، فی علم الکلام، بیروت، دارالنهضة العربیة، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک و الرسل، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۲ق.
- طوسی، محمدحسن، الثبیان، تصحیح احمد حبیب فیض العاملی، دار احیاء التراث العربی.
- _____، امالی، بیروت، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
- علم الهدی، مرتضی، الامالی، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا.
- فیومی، محمد ابراهیم، المعتزلة: تكوين العقل العربی، بیروت، دارالفکر العربی، ۱۴۲۳ق.
- قاضی عبدالجبار، المحیط بالتکلیف، تحقیق عمر سیدعزمی و احمد فؤاد الاهدائی، مصر، الدار المصریة، للتألیف و الترجمة، بی تا.
- _____، المغنی، قاهره، المؤسسة المصریة للعامه للتألیف.
- _____، تثبت دلائل النبوة، بیروت، دار العربیة، ۱۳۸۶ق.
- _____، شرح الاصول الخمسه، تحقیق عبدالکریم عثمان، قاهره، مكتبة وهبة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- _____، فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، تحقیق فؤاد سید، دار الو، ۱۳۹۳ق.
- کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سید جواد طباطبائی، تهران، کویر، ۱۳۷۷.
- مایکل کوک، امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی، ترجمه احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
- مراد، سعید، مدرسة البصرة الاعتزالية، قاهره، مكتبة الانجلو، ۱۹۹۲م.
- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش.
- نوی، شرح صحیح مسلم، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۷ق.

